

فروپاشی

چگونه جوامع راه فنا یا بقا را برمی‌گزینند

جرد دایموند
برندهٔ جایزهٔ پولیتزر

ترجمهٔ
فریدون مجلسی

فرهنگ‌نشر نو
با همکاری نشر آسیم
تهران - ۱۳۹۶

فروپاشی

چگونه جوامع راه فنا یا بقا را برمی‌گزینند

ترجمه فریدون مجلسی
از
COLLAPSE
How Societies Choose to Fail or Succeed
Jared Diamond
Penguin Books, New York, 2011

فرهنگ نشر نو تهران، خیابان میرعماد، خیابان سیزدهم، شماره سیزده

تلفن ۸۸۷۴۰۹۹۱

چاپ اول ۱۳۹۶

شمارگان ۷۰۰

صفحه‌آرا مرتضی فکوری

ویراستار منصوره موسوی

چاپ غزال

ناظر چاپ بهمن سراج

همه حقوق محفوظ است.

فهرست کتابخانه ملی

عنوان و نام پدیدآور

مشخصات نشر

مشخصات ظاهری

شابک

وضعیت فهرست‌نویسی

موضوع

شناسه افزوده

رده‌بندی کنگره

رده‌بندی دیویی

شماره کتاب‌شناسی ملی

فروپاشی: چگونه جوامع راه فنا یا بقا را برمی‌گزینند

تهران: فرهنگ نشر نو، ۱۳۹۵.

۶۵۶ ص. : مصور، نمودار.

۹۷۸-۶۰۰-۷۴۳۹-۰۲-۹

فیبا

تاریخ اجتماعی/تحولات اجتماعی/سیاست محیط‌زیست/نمونه‌پژوهی

مجلسی، فریدون، ۱۳۲۳، مترجم

HN۱۳/د۲ف۴ ۱۳۹۳

۳۰۴/۲۸۰۹

۳۴۵۸۳۶۶

قیمت ۵۵۰۰۰ تومان

مرکز پخش آسیم

تلفن و دورنگار ۸۸۷۴۰۹۹۲-۵

به

جک و آن هیرشی،

جیل هیرشی الییل و جان الییل،

جویس هیرشی مک‌داول،

دیک (۲۰۰۳-۱۹۲۹) و مارچی هیرشی،

و مردم مونتانا:

نگاهبانان آسمان پهناور مونتانا

ج. د.

ترجمهٔ این اثر را به پاس خدمات فرهنگی

شادروان عبدالرحیم جعفری،

امیرکبیر صنعت نشر ایران،

و به پاس بهره‌مندی از دوستی و ارادت سی ساله،

به آن رادمرد تقدیم کرده بودم.

درگذشت آن مرد نمونه و خودساخته

مانع از ادای دین نیست.

تقدیم به عبدالرحیم جعفری

مترجم، ف. م.

فهرست

۱۱

یادداشت مترجم

۱۳

پیش‌گفتار: داستان دو کشتزار

□ دو کشتزار □ فروپاشی‌ها، در گذشته و حال □ بهشت‌های گم‌شده؟ □
□ چارچوب پنج‌اصلی □ کسب و کارها و محیط زیست □ روش تطبیقی □
□ طرح و برنامه کتاب

بخش اول: مونتانا‌ی امروزی

۴۳

فصل اول: زیر آسمان بزرگ مونتانا

□ داستان استن فאלکو □ مونتانا و من □ چرا از مونتانا آغاز کنیم؟ □ تاریخ
□ اقتصادی مونتانا □ استخراج معادن □ جنگل‌ها □ خاک □ آب □ گونه‌های
□ بومی و غیربومی □ دیدگاه‌های متفاوت □ رفتار در برابر مقررات □ داستان
□ ریک لایبل □ داستان چیپ پیگمن □ داستان تیم هالس □ داستان جان کوک
□ مونتانا، الگوی جهان

بخش دوم: جوامع پیشین

۱۰۵

فصل دوم: گرگ‌ومیش در ایستر

□ اسرار معدن سنگ □ جغرافیا و تاریخ ایستر □ مردم و غذا □ رؤسای قبیله،
□ طوایف، و عوام □ سکوها و جایگاه‌ها □ سنگ‌تراشی، حمل و نقل، برپاسازی
□ جنگل ناپدید شده □ نتایج برای جامعه □ اروپاییان و توضیحات □ چرا
□ ایستر آسیب‌پذیر بود؟ □ ایستر به مثابه یک نماد

۱۵۵

فصل سوم: آخرین مردمان زنده: جزایر پیتکرن و هندرسون

□ پیتکرن پیش از شورش بونتی □ سه جزیره ناهمانند □ داد و ستد □ پایان
□ فیلم شورش

- ۱۷۵ **فصل چهارم: باستانی‌ها: آناسازی و همسایگان‌شان**
کشاورزان صحرا □ حلقه‌های درخت □ راهبردهای کشاورزی □ مسائل چاکو و موش‌های جنگلی □ همگرایی منطقه‌ای □ افول چاکو و پایان □ پیام چاکو
- ۲۰۱ **فصل پنجم: تمدن مایا فرو می‌پاشد**
رازهای شهرهای گم‌شده □ محیط‌زیست مایا □ کشاورزی مایا □ تاریخ مایا کوپان □ پیچیدگی‌های فروپاشی‌ها، جنگ‌ها و خشکسالی‌ها □ فروپاشی در سرزمین‌های پست جنوبی □ پیام مایاها
- ۲۲۵ **فصل ششم: پیش‌درآمد وایکینگی و چندنوابی فوگ**
تجربه‌هایی در آتلانتیک □ انفجار وایکینگی □ خودشتابی □ کشاورزی وایکینگ □ آهن □ رؤسای وایکینگ □ مذهب وایکینگ □ جزایر اورکنی، شتلند، فآرُو □ محیطی ایسلندی □ تاریخ ایسلند □ ایسلند در متن □ وینلند
- ۲۶۵ **فصل هفتم: شکوفایی نورس‌های گرینلند**
پست دیدبانی اروپا □ آب و هوای امروزی گرینلند □ آب و هوا در گذشته □ گیاهان و حیوانات بومی □ استقرار نورس‌ها □ کشاورزی □ شکار و ماهی‌گیری □ اقتصادی منسجم □ جامعه □ تجارت با اروپا □ خودانگاره
- ۳۰۹ **فصل هشتم: پایان نورس‌های گرینلند**
مقدمه پایان □ جنگ‌زدایی □ آسیب به خاک و گیاه‌خاک □ نیاکان اینوئیت □ معیشت اینوئیت‌ها □ روابط اینوئیت‌ها / نورس‌ها □ پایان □ موجبات نهایی پایان
- ۳۴۵ **فصل نهم: مسیرهای متضاد برای موفقیت**
از پایین به بالا، از بالا به پایین □ ارتفاعات گینه نو □ تیکوپیا □ مسائل توکوگاوا □ راه‌حل‌های توکوگاوا □ چرا ژاپن موفق شد □ موفقیت‌های دیگر
- بخش سوم: جوامع امروزی**
- ۳۸۵ **فصل دهم: مالتوس در آفریقا: نسل‌کشی در روآندا**
تنگنا □ وقایع در روآندا □ فراتر از نفرت قومی □ تدارک در کاناما □ انفجار در کاناما □ چرا چنین اتفاقی رخ داد
- ۴۰۷ **فصل یازدهم: یک جزیره، دو نوع مردم، دو تاریخ: جمهوری دومینیکن و هائیتی**
تفاوت‌ها □ تاریخ‌ها □ موجبات تفاوت □ تأثیرگذاری‌های زیست‌محیطی دومینیکن □ بالاگور □ محیط زیست امروزی دومینیکن □ آینده

- ۴۴۱ فصل دوازدهم: چین، غول جنبنده
اهمیت‌های چین □ پیشینه‌ها □ هوا، آب، خاک □ زیستگاه، گونه‌ها، طرح‌های
عظیم □ نتایج □ ارتباطات □ آینده
- ۴۶۵ فصل سیزدهم: «استخراج معدن» در استرالیا
اهمیت‌های استرالیا □ خاک‌ها □ آب □ فواصل □ تاریخ اولیه □ ارزش‌های
وارداتی □ بازرگانی مهاجرت □ تخریب زمین □ سایر مسائل زیست‌محیطی
□ نشانه‌های امید و تغییرات
- بخش چهارم: درس‌های عملی**
- ۵۱۳ فصل چهاردهم: چرا برخی دانشمندان تصمیم‌های فاجعه‌بار می‌گیرند؟
نقشهٔ راه برای موفقیت □ قصور در پیش‌بینی □ قصور از درک □ بدرفتاری
عقلانی □ ارزش‌های فاجعه‌آمیز □ سایر قصورهای نامعقول □ راه‌حل‌های
ناکام □ نشانه‌های امید
- ۵۳۹ فصل پانزدهم: کسب و کارهای بزرگ و محیط زیست: شرایط متفاوت، نتایج
متفاوت
استخراج منابع □ دو میدان نفتی □ انگیزه‌های شرکت‌های نفتی □ انگیزه‌های
شرکت معدنی عملیات استخراج سنگ سخت □ تفاوت‌های میان شرکت‌های
معدنی □ صنعت مسکن □ شورای مباشرت جنگل □ صنعت غذای دریایی □
کسب و کار و افکار عموم
- ۵۹۳ فصل شانزدهم: جهان به عنوان زمینی بازیافتی: این امر امروز برای ما چه
معنایی دارد؟
مقدمه □ جدی‌ترین مسائل □ اگر ما آن‌ها را حل نکنیم... □ زندگی در
لس‌آنجلس □ اعتراضات بامزه □ گذشته و حال □ دلایل امیدواری
- ۶۴۱ نام‌نامه

یادداشت مترجم

چند سال پیش که با اشتیاق بسیار، کتاب مهم برنامهٔ ب ۲، رهانیدن سیاره‌ای گرفتار تنش و تمدنی دچار آشفتگی، اثر لستر براوان مدیر انجمن «سیاست زمین» را به فارسی ترجمه کردم و مؤسسهٔ اطلاعات آن را منتشر کرد، انتظار استقبال بیشتری از کتاب داشتم. کتاب سال بعد به چاپ دوم رسید، اما فروش چهار یا پنج‌هزار نسخه از آن در مقایسه با استقبال میلیونی در جهان غرب برایم ناامیدکننده بود، به‌ویژه این که تازه چهار سال پس از انتشار، به محافل دانشگاهی راه یافته است! اما کتاب حاضر نوشتهٔ جرد دایموند، که در حال حاضر استاد دانشگاه کالیفرنیا جنوبی در لس‌آنجلس است و به علاوه پرنده‌شناسی پژوهشگر و از دوستان اران جدی محیط زیست به‌شمار می‌رود، به شیوهٔ هشداردهندهٔ دیگری و با قلمی در شأن برندهٔ جایزهٔ ارزشمند پولیتزر، حساس‌ترین و مهم‌ترین مسائل زیست‌محیطی دنیای کنونی را به صورتی داستان‌گونه شرح داده است. داستانی که آینه‌ای برای بازتاب گذشته است و آینده‌ای سخت را می‌نماید؛ با هشدار جدی بر خطر فروپاشی که داستان گذشته و آیندهٔ ماست! همهٔ ما! کتاب صرفاً دانشگاهی نیست، بلکه عمومی است و داستان‌وار و جذاب که خواننده را دنبال خود می‌کشانند. با این حال، به کسانی که در جست‌وجوی افسانه و قصه هستند توصیه می‌کنم از خیر این کتاب بگذرند! برای خودم که کم‌تجربه و کتاب‌نخوانده هم نیستم، این کتاب بسیار آموزنده بود؛ یعنی همان انتظاری که از کتابی فوق‌العاده داشتم، که پس از خواندنش با پیش از خواندنش فرق کرده باشم؛ کتابی آگاهی‌دهنده در زمینه‌های تاریخی، جغرافیایی، اجتماعی، سیاسی، مردم‌شناسی و البته زیست‌محیطی.... نامش را کتاب سواد گذاشتم! خواننده پس از خواندن آن دارای سواد بیشتری در مقولاتی می‌شود

که زندگی امروز ما به آن‌ها گره خورده است و آینده ما و فرزندانمان در گرو شناخت بیشتر و عملکرد جدی‌تر در زمینه‌های مختلف آن است.

کشور ما در بیشتر زمینه‌های مطرح شده در این داستان بشری شریک و سهیم است. بزرگ‌ترین مسئله ما آب است، شور شدن است، بیابان‌زایی و جنگل‌زدایی است، و بالاتر از همه عبور از خط قرمز جمعیت و بدتر از آن جمعیت مهارناپذیر همسایگان و بیم‌جنگ! جمعیتی که طبیعت و منابع قابل اتکا در ایران و در جهان پاسخ‌گوی تأمین نیازهای آن نیست، تا چه رسد به رفاه و آسایشی در معیار امروزی! در این کتاب نامی از ایران نیامده اما در حیرتم که چگونه سطر سطر آن را مرتبط با این سرزمین کهن و مسائل دیرپای آن می‌بینم.

به امید آن‌که دانشگاهیان، دولت‌مردان و همه آن‌هایی که می‌توانند و می‌خواهند در حیات و رفاه و آینده خودشان و فرزندان‌شان در ایران و در جهان سهمی داشته باشند و اثری بر جای نهند، آن را بخوانند! شناختن هرچه بیشتر این داستان حق و وظیفه همه است!

فریدون مجلسی

پیش‌گفتار

داستان دو کشتزار

دو کشتزار □ فروپاشی‌ها، در گذشته و حال □ بهشت‌های گم‌شده؟ □ چارچوب
پنج اصلی □ کسب و کارها و محیط زیست □ روش تطبیقی □ طرح و برنامه کتاب

تابستان چند سال پیش از دو دامداری تولید شیر یعنی گاوداری هالس^۱ و دامداری گردار دیدار کردم؛ در فاصله چند هزار کیلومتری از هم قرار داشتند، اما از لحاظ توانمندی‌ها و آسیب‌پذیری‌ها بسیار شبیه بودند. هر دو بزرگ‌ترین، مرفه‌ترین و از جهت فناوری، پیشرفته‌ترین دامداری‌های مناطق خودشان به‌شمار می‌رفتند. به‌ویژه آن‌که پیرامون هر دو، طویله‌های مرتب با دستگاه‌های عالی و پیشرفته به منظور تغذیه و دوشیدن گاوهای شیرده ساخته شده بود. این سازه‌های آراسته، به دو ردیف آخورهای روبه‌روی یکدیگر تقسیم شده بود و همه گاوداری‌های دیگر منطقه را تحت‌الشعاع قرار می‌داد. هر دو دامداری در تابستان‌ها، گاوهایشان را برای چرا به مراتع سرسبز می‌فرستادند و علوفه مورد نیاز را خودشان تولید می‌کردند که محصولش در اواخر تابستان به دست می‌آمد و در زمستان گاوها از آن تغذیه می‌کردند. همچنین با آبیاری منظم کشتزارهایشان تولید علوفه تابستانی و یونجه زمستانی را افزایش می‌دادند. هر دو مزرعه دامداری از لحاظ مساحت (با فرقی چند کیلومتر مربع) و اندازه جایگاه حیوانات برابر بود. گاوهای مزرعه هالس از گردار بیشتر بود (به ترتیب ۲۰۰ رأس در مقابل ۱۶۵ رأس گاو). مالکان هر

۱. صورت انگلیسی نامها در نام‌نامه آخر کتاب آمده است. - م.

دو دامداری از بزرگان جامعه خودشان تلقی می‌شدند. هر دو مالک به شدت مذهبی بودند. موقعیت طبیعی هر دو دامداری ممتاز بود و گردشگران را از جاهای دور به خود جلب می‌کرد؛ با پس‌زمینه‌هایی از کوه‌های پوشیده از برف که جویبارهایی پر از ماهی از دامنه آن‌ها به سوی رودخانه‌ای مشهور (در پایین دست دامداری هالس)، یا آب‌دره‌ای (پایین دست دامداری گردار) سرازیر می‌شد.

این‌ها توانمندی‌های مشترک دو دامداری بود. درباره نقاط ضعف مشترکشان هم باید گفت که هر دو در مناطقی بود که به لحاظ اقتصادی برای تولیدات لبنی سودآور تلقی نمی‌شد، زیرا مرتفع و شمالی بودن این مناطق به معنی کوتاهی فصل رشد تابستانی برای تولید علوفه بود. از این رو، با توجه به نامناسب بودن آب و هوای مناطق دامداری هالس یا دامداری گردار، که حتی در سال‌های خوب هم نگران خشکسالی یا سرما بودند، این دو در مقایسه با دامداری‌های شیری مناطق کم‌ارتفاع، در برابر تغییرات آب و هوا آسیب‌پذیر به حساب می‌آمدند. هر دو منطقه برای فروش محصولات خود از مراکز جمعیت دور بودند، به طوری که هزینه‌ها و مخاطرات حمل و نقل آن‌ها در مقایسه با مناطق مرکزی‌تر در موقعیت رقابتی نامناسب‌تری قرار می‌گرفت. وضعیت اقتصادی هر دو مؤسسه در گرو عواملی بود؛ از جمله تغییرات رفاهی و سلیقه‌ای مشتریان و همسایگان‌شان که به طبع از اختیار مالکان خارج بود. در مقیاس بزرگ‌تر، رونق و کساد اقتصادی کشورهایی که این دو مؤسسه به آن‌ها متکی بودند، به پدیداری و افول تهدیدهایی از سوی جوامع دشمن دوردست بستگی داشت.

بزرگ‌ترین تفاوت میان دو دامداری وضعیت کنونی آن‌هاست. دامداری هالس، که مؤسسه‌ای خانوادگی است، متعلق به پنج خواهر و برادر و همسرانشان در بیترورت ولی در ایالت مونتانا و در غرب ایالات متحده بود که در حال حاضر در دوره رونق است، و روالی کانتی که دامداری هالس در آن قرار دارد، مباحثات می‌کند که در میان شهرستان‌های آمریکا، نسبتاً از بالاترین درصد افزایش جمعیت برخوردار است. تیم ترودی و دان هالس، که از مالکان دامداری هالس هستند، شخصاً مرا به بازدید از طویلۀ مدرن و جدید خودشان که از فناوری پیشرفته بهره‌مند است بردند و جذابیت‌ها و فراز و نشیب‌های دامداری تولید شیر در مونتانا را با شکیبایی برایم شرح دادند. باورکردنی نیست که ایالات متحده به طور اعم و دامداری هالس به طور اخص، در آینده‌ای قابل پیش‌بینی فرو بپاشند. اما دامداری گردار، موقوفه پیشین اسقف نورس در جنوب غربی گرینلند است که بیش از ۵۰۰ سال پیش به حال خود رها شد. جامعه نوری در گرینلند

به طور کامل فروپاشید: هزاران تن از جمعیت آن یا از گرسنگی مردند، یا در شورش‌های مدنی و در جنگ با دشمن کشته شدند، یا مهاجرت کردند، تا این‌که دیگر کسی باقی نماند. در حالی که دیوارهای مستحکم سنگی طویل‌ه‌گردار و کلیسای جامع گردار در نزدیکی آن هنوز بر جای هستند، و من توانستم آخورهای تکی گاوها را بشمارم، ولی امروز مالکی وجود ندارد تا از جذابیت‌های پیشین گردار و فراز و نشیب‌های آن برایم بگوید. با این حال، هنگامی که دامداری گردار و گرینلند نورس‌نشین در اوج رونق بودند، پُرسفت آن‌ها نیز به همان اندازه زوال دامداری هالس و ایالات متحده‌امروزی باورکردنی به نظر نمی‌رسید.

بگذارید با صراحت بگویم: با مطرح کردن این موارد موازی میان دامداری‌های هالس و گردار نمی‌خواهم ادعا کنم که دامداری هالس و جامعهٔ آمریکا محکوم به فنا هستند. در حقیقت، وضعیت کنونی کاملاً برخلاف آن است: دامداری هالس اکنون مشغول توسعه است، دامداری‌های همسایه دربارهٔ فناوری جدید و پیشرفتهٔ آن مطالعه می‌کنند تا آن شیوه را برگزینند، و ایالات متحده در حال حاضر قدرتمندترین کشور جهان است. همچنین ادعا نمی‌کنم که مؤسسات و جوامع به طور کلی در معرض فروپاشی هستند: در حالی که برخی مانند گردار فروپاشیده‌اند، دیگران هزاران سال است که بی‌وقفه باقی مانده‌اند. بلکه سفرهایم به دامداری‌های هالس و گردار، که هزاران کیلومتر از یکدیگر دور هستند، اما در همان تابستان از آن‌ها دیدار کردم، مرا به‌وضوح به این نتیجه رساند که حتی ثروتمندترین جوامع امروزی و پیشرفته‌ترین آن‌ها از لحاظ فناوری با مسائل زیست‌محیطی و اقتصادی فزاینده‌ای روبه‌رو هستند که نباید دست‌کم گرفته شوند. بسیاری از مسائل ما به‌شدت شبیه همان‌هایی است که دامداری گردار و گرینلند نورس‌نشین را به نابودی کشاند، و بسیاری از جوامع گذشته نیز در حل آن‌ها کوشیدند. برخی از آن جوامع ناکام ماندند (مانند نورس‌های گرینلند)، و برخی موفق شدند (مانند ژاپنی‌ها و تیکویپاها). گذشته، گنجینهٔ ارزشمندی از داده‌ها در اختیار ما می‌گذارد که از آن درس بیاموزیم تا شاید بتوانیم با موفقیت دوام آوریم.

جامعهٔ نورس‌های گرینلند صرفاً یکی از جوامع بسیار قدیمی است که فروپاشیدند یا ناپدید شدند و ویرانه‌هایی یادمانی بر جای نهادند، از قبیل آنچه شلی در شعرش، «اوزیمان‌داس» مجسم کرده است. منظورم از فروپاشی، افولی تأثیرگذار در اندازهٔ جمعیت انسانی یا مسئلهٔ سیاسی-اقتصادی-اجتماعی در منطقه‌ای قابل توجه در زمانی

- جهان -

جوامع پیشاتاریخی، تاریخی، و جدید



طولانی است. بنابراین پدیده فروپاشی، شکلی حاد از چندین نوع زوال تدریجی تر است و لازم است مشخص شود که زوال جامعه باید تا چه اندازه حاد باشد که بتوان به آن برچسب فروپاشی زد. برخی از انواع تدریجی تر زوال شامل فراز و فرودهای ناچیز اتفاقی و بازسازی‌های کوچک سیاسی - اقتصادی - اجتماعی در هر جامعه منفرد است؛ از قبیل مغلوب شدن جامعه‌ای به دست همسایه‌ای نزدیک؛ یا زوال ناشی از برآمدن همسایه بدون تغییر در شمار کلی جمعیت یا مشکلات کل منطقه؛ و جایگزینی یا براندازی یک گروه از نخبگان حاکم به دست گروه دیگر. با توجه به این معیارها، اغلب مردم جوامع متوالی پیشین را بیشتر قربانیان نامدار فروپاشی‌های تمام و کمال می‌انگارند تا صرفاً زوال‌های ناچیز از قبیل: آناسازی‌ها و کاهوکیاها در محدوده مرزهای ایالات متحده کنونی، شهرهای مایا در آمریکای مرکزی، جوامع موجه و تیواناکو در آمریکای جنوبی، یونانیان میسنایی و مینوسی‌های کرتی در اروپا، زیمبابوه بزرگ در آفریقا، شهرهای آنگکوروات و هاراپان در دره سند در آسیا و جزیره ایستر در اقیانوس آرام.

ویرانه‌های یادمانی بازمانده از این جوامع پیشین برای همه ما جذابیتی خیال‌انگیز دارد. در کودکی، زمانی که نخست با دیدن عکس‌های آن مکان‌ها از وجودشان آگاه می‌شویم، حیرت می‌کنیم. بسیاری از ما وقتی بزرگ می‌شویم، تعطیلاتمان را طوری برنامه‌ریزی می‌کنیم که به‌عنوان گردشگر، تجربیات دست‌اولی در مورد جوامع کهن کسب کنیم. مجذوب زیبایی غالباً فوق‌العاده و خاطره‌انگیز آن‌ها و همچنین مجذوب رازهایی می‌شویم که در خود دارند. ابعاد ویرانه‌ها بر ثروت و قدرت پیشین سازندگانشان گواهی می‌دهد - و به بیان شلی به خود می‌بالند که «به کارهایم بنگر، ای قدرتمند و مأیوس باش!» با این حال سازندگانشان ناپدید شدند و آن سازه‌های عظیم را که با آن‌همه تلاش آفریده بودند، بر جای نهادند. چگونه ممکن است جامعه‌ای که زمانی آن‌چنان قدرتمند بود، کارش به فروپاشی بینجامد. سرنوشت فردفرد شهروندانش چه شد؟ آیا از آن‌جا رفتند (و اگر چنین باشد)، چرا؟ یا آن‌که در همان‌جا به وضعی ناخوشایند مردند؟ در پس رازهای خیال‌انگیز، این فکر آزاردهنده پنهان است که: آیا ممکن است چنین سرنوشتی سرانجام جوامع ثروتمند خودمان نیز باشد؟ آیا درست همان‌طور که ما امروز به ویرانه‌های جنگلی شهرهای مایا خیره می‌شویم، روزی گردشگران با حیرت به آسمان‌خراش‌های زنگارگرفته نیویورک نخواهند نگریست؟ از سال‌ها پیش گمان می‌رفت وجود بسیاری از این متروکه‌های پر راز و رمز دست‌کم تا حدی نتیجه مسائل زیست‌محیطی بوده

باشد: یعنی این‌که مردم ناخواسته موجب نابودی منابع زیست‌محیطی‌ای شده باشند که جوامعشان به آن وابسته بوده است. این گمان درباره خودکشی غیرعمد زیستی - زیست‌بوم‌کشی - با توجه به کشفیات دهه‌های اخیر باستان‌شناسان، آب و هواشناسان، تاریخ‌دانان، دیرین‌شناسان و گرده‌شناسان تأیید شده است.

فرایندهایی که جوامع پیشین از طریق آن با آسیب رساندن به محیط زیست تیشه به ریشه خودشان زده‌اند، به هشت گروه زیر تقسیم می‌شود که اهمیت نسبی آن‌ها برحسب مورد متفاوت است: جنگل‌زدایی و تخریب زیست‌بوم، معضلات خاکی (فرسایش، شور شدن خاک و کاهش حاصل‌خیزی)، مسائل مدیریت آب، شکار بیش از حد، ماهی‌گیری فراتر از نیاز، تأثیر گونه‌های واردشده بر گونه‌های بومی، رشد جمعیت انسانی و افزایش تأثیر سرانه مردم.

آن فروپاشی‌های پیشین روندهای کم و بیش مشابهی طی می‌کردند تا گونه‌هایی از یک مضمون واحد را تشکیل دهند. رشد جمعیت مردم را ناچار می‌کرد شیوه‌های جدی‌تری برای تولید کشاورزی در پیش گیرند (از قبیل آبیاری، کشت دوباره یا کرت‌بندی) و کشت و کار را از اولویت‌گزینش زمین‌های درجه‌یک به زمین‌های نه‌چندان حاصل‌خیز گسترش دهند تا شکم‌های گرسنه زیادی را سیر کنند. عملکردهای نامعقول منجر به آسیب‌های زیست‌محیطی هشت‌گانه‌ای شد که از آن‌ها نام بردیم و به رهاکردن دوباره زمین‌های کشاورزی کم‌حاصل انجامید. نتایج آن برای جامعه، کمبود غذا و قحطی، جنگ‌هایی میان جنگجویان بسیار بر سر منابعی اندک و سرنگونی نخبگان حاکم به دست توده‌های سرخورده بود. سرانجام، جمعیت بر اثر قحطی یا جنگ یا بیماری کاهش می‌یافت و جامعه بخشی از آن گرفتاری سیاسی و اقتصادی و فرهنگی را که در زمان اوج خود پرورانده بود، رها می‌کرد.

نویسندگان وسوسه می‌شوند روندهای زیست‌جوامع انسانی را با روندهای زندگی انبای بشر - یعنی ولادت، رشد، پختگی، پیری و مرگ - مقایسه کنند و چنین می‌انگارند که دوره طولانی میان سالیان رشد و مرگ ما درباره جوامع نیز مصداق دارد. اما ثابت شده که این مقایسه نادرست است، زیرا بسیاری از جوامع پیشین (از جمله اتحاد جماهیر شوروی) پس از رسیدن به اوج به سرعت زوال یافتند و این زوال‌های ناگهانی برای شهروندان غافلگیرکننده و نکان‌دهنده بوده است. در بدترین موارد فروپاشی کامل، همه افراد جامعه می‌مردند یا مهاجرت می‌کردند. البته با این‌که چنین روند ناخوشایندی مسیری نیست که همه جوامع پیشین بدون استثنا تا نهایت طی کرده باشند، جوامع

مختلف به درجات گوناگون و تا حدی به روش‌های متفاوت فرومی‌پاشیدند، در حالی که بسیاری از جوامع اصولاً دچار فروپاشی نمی‌شدند.

امروز خطر این‌گونه فروپاشی‌ها موجب نگرانی فزاینده است؛ در واقع فروپاشی هم‌اکنون در مورد سومالی، رواندا و برخی دیگر از کشورهای جهان سوم صورت گرفته است. نگرانی بسیاری از مردم آن است که اکوسید [اکوساید] یا زیست‌بوم‌کشی اکنون جنگ هسته‌ای و بیماری‌های نوظهور را به عنوان تهدیدی نسبت به تمدن جهانی تحت‌الشعاع قرار داده باشد. مسائل زیست‌محیطی که امروز با آن روبه‌رو هستیم، در شمار همان گرفتاری‌هایی است که جوامع پیشین را به سوی فروپاشی سوق داد و چهار موضوع جدید نیز به آن‌ها افزوده شده است: تغییرات آب و هوایی ناشی از فعالیت‌های بشر، انباشت مواد شیمیایی سمی در محیط زیست، کمبود انرژی و بهره‌برداری کامل انسان از ظرفیت فتوسنتتیک زمین [اکسیژن‌زایی گیاهی ناشی از فتوسنتز].

ادعا می‌شود که اغلب این تهدیدها طی چند دهه آینده در سطح جهانی حاد خواهد شد: تا آن زمان یا باید مسائل را حل کنیم، یا آن‌که این معضلات نه‌تنها سومالی، که جوامع جهان اول را نیز به سوی زوال خواهد کشاند. احتمالی که از تصور سناریوی مصیبت‌بار نابودی بشر یا قیامت فروپاشی تمدن صنعتی بسیار قوی‌تر است، آینده‌ای است «صرفاً» با استانداردهای زیستی بسیار پایین‌تر، مخاطرات مزمن بیشتر و تحلیل رفتن چیزهایی که اکنون آن را برخی از ارزش‌های اصلی خود تلقی می‌کنیم. این‌گونه فروپاشی می‌تواند اشکالی گوناگون به خود بگیرد، از قبیل شیوع بیماری‌هایی در سطح جهانی، یا چیزهای دیگری مانند جنگ که در نهایت بر اثر کمیابی منابع زیست‌محیطی در خواهد گرفت. اگر این استدلال درست باشد، در این صورت مساعی امروز ما، وضعیت جهانی را رقم خواهد زد که نسل کودکان و جوانان امروزی، میانسالی و پیری خود را در آن سپری خواهند کرد.

اما اکنون درباره جدی بودن این‌گونه مسائل زیست‌محیطی با شور و حرارت بحث می‌شود. آیا به‌واقع درباره این خطرها مبالغه می‌شود یا برعکس دست کم گرفته می‌شود؟ آیا جمعیت هفت میلیارد نفری کنونی بشر، با فناوری امروزی و کارآمد ما، دارد محیط زیست جهانی را با روندی بسیار سریع‌تر از آن چند میلیون نفری که در گذشته آن را با ابزارهای سنگی و چوبی به طور محلی ویران می‌کردند، به نابودی می‌کشاند؟ آیا فناوری مدرن دردسرهای ما را حل خواهد کرد، یا با سرعتی بیش از سرعت حل مسائل قدیمی، گرفتاری‌های تازه پدید می‌آورد؟ وقتی که موجب کاهش یک منبع می‌شویم (برای مثال

پشم، نفت یا ماهی اقیانوس)، آیا می‌توانیم بر توانایی خودمان در جایگزینی منبعی جدید حساب کنیم (برای نمونه مواد پلاستیکی، انرژی خورشید، باد یا ماهی پرورشی)؟ آیا درصد رشد جمعیت بشر رو به کاهش نمی‌رود، به طوری که از هم‌اکنون در آستانه تثبیت آمار جمعیت باشیم؟

همه این پرسش‌ها نشان می‌دهد که چرا آن فروپاشی‌های مشهور تمدن‌های پیشین، معنایی بیش از یک راز خیال‌انگیز کسب کرده است. شاید بتوانیم از همه آن فروپاشی‌های پیشین درس‌هایی عملی بیاموزیم. می‌دانیم که برخی از جوامع پیشین فروپاشیدند، در حالی که برخی چنین نشدند: به‌طور مشخص، چه چیزی برخی جوامع را آسیب‌پذیر کرد؟ فرایندی که موجب زیست‌بوم‌کشی جوامع پیشین شد دقیقاً چه بود؟ چرا برخی از جوامع پیشین نمی‌توانستند مشکلی را که گرفتار آن می‌شدند دریابند، در حالی که (ظاهراً با نگاه به گذشته) مسئله می‌بایست آشکار بوده باشد؟ کدام‌یک از راه‌حل‌های گذشته موفق بوده است؟ اگر پیش از آن که منتظر فروپاشی‌های سومالی‌وار بیشتری بمانیم به چنین پرسش‌هایی پاسخ دهیم، شاید بتوانیم مشخص کنیم که اکنون کدام جوامع بیش از همه در معرض خطر هستند، و اتخاذ چه تدابیری می‌تواند به بهترین وجه به آن‌ها کمک کند. اما میان دنیای مدرن و مسائل آن، با جوامع پیشین و مسائل پیش روی آنان نیز تفاوت‌هایی وجود دارد. نباید ساده‌انگارانه بیندیشیم که با بررسی گذشته، راه‌حل‌های ساده‌ای حاصل می‌شود که به‌آسانی قابل انتقال به جوامع امروزی است. ما از برخی جنبه‌ها با جوامع پیشین فرق داریم و این تفاوت ما را کمتر از آن‌ها در معرض خطر قرار می‌دهد؛ برخی از این جنبه‌ها که اغلب به آن‌ها اشاره می‌شود، شامل فناوری قدرتمند (یعنی تأثیرهای سودمند آن)، جهانی‌شدن، پزشکی جدید، شناخت بیشتر جوامع پیشین و همین‌طور جوامع مدرن ناآشناتر است. همچنین از برخی جنبه‌ها با جوامع پیشین، که ما را بیش از آن‌ها در معرض خطر قرار می‌دهد، فرق داریم: در این‌جا نیز به فناوری قدرتمند ما (یعنی تأثیرات مخرب غیرعمد آن) اشاره می‌شود، مانند جهانی‌شدن (چنان که اکنون فروپاشی جامعه حتی در سومالی دورافتاده بر ایالات متحده و اروپا تأثیر می‌گذارد) و وابستگی میلیون‌ها نفر از ما (و به‌زودی میلیاردها نفر) برای بقای خودمان و نیاز بسیار گسترده‌تر جمعیت بشری به پزشکی جدید. شاید هنوز هم بتوانیم از گذشته درس بگیریم، اما تنها به این شرط که درباره این درس به‌دقت بیندیشیم.

کوشش برای شناخت فروپاشی‌های پیشین مستلزم مقابله با یک مناقشه مهم و چهار مسئله است. اختلاف نظر، به مقاومت در برابر این ایده بازمی‌گردد که مردمان پیشین (که

برخی از آنان نیاکان مردمی شناخته می‌شوند که هم‌اکنون زنده و گویا هستند) کارهایی کردند که به زوال خودشان دامن زد. هوشیاری کنونی ما دربارهٔ آسیب زیست‌محیطی بسیار بیشتر از هوشیاری در چند دههٔ پیش است. اکنون حتی تابلوهای نصب‌شده در اتاق‌های هتل‌ها ما را به احترام به محیط زیست فرامی‌خوانند تا از تقاضای حولهٔ تازه یا بازگذاشتن شیر آب احساس گناه کنیم. امروز آسیب رساندن به محیط زیست قصور اخلاقی تلقی می‌شود.

جای شگفتی نیست که نه بومیان هاوایی و نه مائوری‌ها [= بومیان نیوزیلند] دوست ندارند دیرین‌شناسان به آن‌ها بگویند نیاکانشان نسل نیمی از گونه‌های پرندگانی را که در آن مناطق می‌زیستند، برانداخته‌اند، و بومیان آمریکا نیز دوست ندارند باستان‌شناسان به آن‌ها بگویند که آناسازی‌ها بخش‌هایی از جنوب غربی ایالات متحده را جنگل‌زدایی کرده‌اند. فرضیات اکتشافی دیرین‌شناسان و باستان‌شناسان در گوش برخی شنوندگان صرفاً یادآور یکی دیگر از بهانه‌های نژادپرستانه است که به منظور مصادرهٔ اموال آن‌ها از سوی سفیدپوستان عنوان می‌شد؛ انگار دانشمندان بگویند: «نیاکان شما مباشران خوبی برای املاکشان نبودند، بنابراین سزاوارند املاکشان مصادره شود.» در واقع برخی سفیدپوستان آمریکایی و استرالیایی که از پرداخت‌های دولتی و واگذاری زمین به بومیان آمریکایی و بومیان استرالیایی خشمگین‌اند، با توسل به این کشفیات می‌کوشند چنان بحثی را عنوان کنند. نه فقط مردمان بومی، بلکه برخی انسان‌شناسان و باستان‌شناسان که دربارهٔ آن‌ها مطالعه و نسبت به آن‌ها احساس نزدیکی می‌کنند نیز فرضیات اکتشافی اخیر را دروغ‌های نژادپرستانه می‌انگارند.

برخی بومیان و انسان‌شناسانی که با یکدیگر اشتراک نظر دارند، به کلی عقیدهٔ دیگری دارند. آن‌ها اصرار می‌ورزند بومیان گذشته برای محیط زیست خودشان مباشرانی مهربان و از لحاظ بوم‌شناسی هوشمند بوده‌اند، طبیعت را صمیمانه می‌شناختند و به آن احترام می‌گذاشتند و با سادگی در یکی از باغ‌های بهشتی زندگی می‌کردند. از این رو هرگز نمی‌توانستند به این‌گونه کارهای مخرب دست یازیده باشند. به طوری که زمانی یک شکارچی اهل گینهٔ نو به من گفت: «اگر روزی موفق شوم در یک طرف از روستایمان کبوتر بزرگی شکار کنم، دیگر تا یک هفته کبوتر شکار نمی‌کنم، بعد هم به طرف دیگر روستا می‌روم.» فقط همان افراد شرور جهان اول هستند که طبیعت را نمی‌شناسند، به محیط زیست احترام نمی‌گذارند و آن را تخریب می‌کنند.

در حقیقت، در چنین مجادله‌ای هر دو طرف افراطی - یعنی نژادپرستان و معتقدان

به بهشتی گمشده - در این که بومیان پیشین را ذاتاً با مردمان کنونی جهان اول متفاوت می‌انگارند (خواه فرودست‌تر یا برتر) مرتکب اشتباه می‌شوند. پایدار نگاه داشتن منابع زیست‌محیطی همیشه دشوار بوده است؛ یعنی از زمانی که در حدود ۵۰ هزار سال پیش هوموساپینس‌ها یا انسان‌های اندیشه‌ورز، خلاقیت جدید، کارایی، و مهارت‌های شکاری خود را توسعه بخشیدند. از حدود ۴۶ هزار سال پیش که بشر برای نخستین بار در قاره استرالیا مستقر شد و به دنبال آن، ناگهان اغلب کیسه‌داران غول‌پیکر و سایر حیوانات عظیم‌الجثه پیشین استرالیا ناپدید شدند، همه سکونت‌گاه‌هایی که بشر در آن سکنی گزیده یا پیشتر در آن‌جا نمی‌زیسته - خواه در استرالیا، آمریکای شمالی، آمریکای جنوبی، ماداگاسکار، جزایر مدیترانه یا هاوایی و نیوزیلند و یک دو جین جزایر دیگر اقیانوس آرام - موجی از ناپیدایی حیوانات بزرگ را در پی داشته است، حال آن‌که این حیوانات سال‌ها بدون ترس از انسان پرورش یافته بودند، ولی اکنون به آسانی کشته می‌شدند، یا در برابر تغییرات زیست‌بومی مرتبط با انسان که گونه‌هایی از آفت بیماری را به بار می‌آورد، تسلیم می‌شدند. به دلایل فراوان که در ادامه به آن‌ها می‌پردازیم، آدمیان از هر نوع می‌توانند به دام بهره‌برداری بیش از حد از منابع زیست‌محیطی بیفتند: خواه به این دلیل که ابتدا منابع فراوان و پایان‌ناپذیر به نظر می‌رسد؛ و خواه به این سبب که نشانه‌های آغازین نقصان در پس نقاب نوسان‌های متعارف این منابع بین سال‌ها و دهه‌ها قرار می‌گیرد؛ و مشکل بتوان مردم را وادار به پذیرش خویش‌ن‌داری در بهره‌برداری از منبعی مشترک کرد (یعنی آنچه مصیبت مشترکات یا مشاعات خوانده می‌شود و در فصل‌های بعد درباره آن بحث خواهد شد). پیچیدگی مشکل زیست‌بوم‌ها اغلب موجب می‌شود پیش‌بینی نتایج برخی از آشفتگی‌های ناشی از عملکرد بشر حتی برای بوم‌شناسان نیز ناممکن شود. مهار مسائل زیست‌محیطی که امروز کاری است دشوار، قطعاً در گذشته دشوارتر هم بوده است؛ به‌ویژه برای مردمان بی‌سواد گذشته که نمی‌توانستند مطالعات موردی فروپاشی‌های اجتماعی را بخوانند، آسیب‌های زیست‌محیطی‌شان نتیجه‌ای غمبار و پیش‌بینی نشده و ناخواسته به بار می‌آورد که بیش از آن‌که منشأش قصور یا خودخواهی آگاهانه باشد، ناشی از مساعی خیرخواهانه آنان بود. جوامعی که کارشان به فروپاشی انجامید (مانند مایاها) مردمانی ابله و بکدوی نبودند، بلکه در شمار خلاق‌ترین و (در دوره‌ای) پیشرفته‌ترین و موفق‌ترین جوامع زمان خود محسوب می‌شدند.

مردمان پیشین نه مدیرانی نادان و بدکردار بودند که سزوار نابودی یا خلع ید باشند، و نه کارشناسان زیست‌محیطی ماهر و عقل‌کلی که بتوانند مسائلی را که امروز نیز از

عهده حل آن‌ها بر نمی‌آییم، حل کنند. آنان مردمانی بودند مانند ما، مشکلاتی رویاروی خود داشتند بسیار شبیه مسائلی که اکنون ما با آن روبه‌رو هستیم. اوضاع و احوالی داشتند شبیه آنچه ما را امروز در معرض موفقیت یا شکست قرار می‌دهد، بنابراین ممکن بود موفق شوند یا شکست بخورند. آری، میان وضعیتی که ما امروز با آن مواجهیم و آنچه مردمان گذشته با آن مواجه بودند، تفاوت‌هایی وجود دارد، اما باز هم به اندازه کافی مشابهت‌هایی هست که بتوانیم از گذشته درس بگیریم. مهم‌تر از همه این که، به نظر من استناد به فرض و گمان‌های تاریخی درباره عملکردهای زیست‌محیطی مردمان بومی به منظور قائل شدن حرمتی خاص برای آنان نامعقول و خطرناک است. در اغلب یا بسیاری از موارد، تاریخ‌دانان و باستان‌شناسان مدارک قطعی کشف کرده‌اند حاکی از این فرض که گرایش بهشت‌گونه به محیط زیست اشتباه است. در نظر گرفتن حرمت خاص برای بومیان یک منطقه و استناد به آن، تلویحاً به این معناست که اگر فرض ما نادرست از آب درآید، پس بی‌توجهی نسبت به عملکرد آنان درست است. در حقیقت، این قضیه که مخالف بی‌توجهی نسبت به بومیان باشیم به هیچ فرض تاریخی پیرامون عملکردهای زیست‌محیطی آنان بستگی ندارد: این امر بر پایه یک اصل اخلاقی استوار است و آن این که به لحاظ اخلاقی درست نیست مردمانی، مردم دیگر را خلع ید و مقهور کنند یا براندازند.

این مناقشه‌ای است درباره فروپاشی‌های بوم‌شناختی پیشین. البته با وجود تمام گرفتاری‌ها، درست نیست که فکر کنیم همه جوامع به سبب آسیب‌های زیست‌محیطی محکوم به فروپاشی و فنا هستند: در گذشته برخی جوامع از بین رفتند و برخی نشدند؛ پرسش واقعی این است که چرا فقط برخی جوامع آسیب‌پذیر و شکننده از آب درمی‌آیند، و وجه تمایز آن‌ها که از بین رفتند با آن‌هایی که از بین نرفتند در چیست. برخی جوامع که درباره آن‌ها بحث خواهیم کرد، از قبیل ایسلندی‌ها و تیکوپیاها، موفق شدند مسائل بسیار مشکل زیست‌محیطی را حل کنند و بدین ترتیب توانسته‌اند زمانی طولانی دوام بیاورند، و امروزه نیز هنوز با قدرت پیش می‌روند. برای مثال، وقتی مهاجرنشینان نروژی در ایسلند نخست با محیطی مواجه شدند که به ظاهر مانند نروژ و در واقع بسیار متفاوت با آن بود، به‌طور سهوی مقدار زیادی از لایه رویی و زاینده خاک و بیشتر جنگل‌های آن را از بین بردند. ایسلند تا مدت‌ها فقیرترین و از لحاظ بوم‌شناختی آسیب‌دیده‌ترین کشور اروپا بود. اما ایسلندی‌ها سرانجام با درس گرفتن از تجربه، سیاست‌های سفت و سختی برای حفاظت از محیط زیست در پیش گرفتند و اکنون یکی از بالاترین میانگین‌های

درآمد سرانه ملی را در جهان دارند. مردم تیکوپیا ساکن جزیره بسیار کوچکی هستند. این جزیره آن قدر از هر همسایه‌ای دور بوده که ساکنانش به‌ناچار در همه موارد خودکفا شده‌اند، اما منابع خود را چنان با وسواس مدیریت و جمعیت را چنان با دقت تنظیم کرده‌اند که پس از سه‌هزار سال سکونت بشر، هنوز جزیره آن‌ها مولد است. از این رو، این کتاب حاوی سلسله داستان‌هایی نومیدکننده و بی‌وقفه از شکست‌ها نیست، بلکه داستان‌های موفقیت‌آمیزی نیز دارد که می‌تواند سرمشق قرار گیرد و الهام‌بخش خوش‌بینی باشد.

به‌علاوه، خبر از هیچ موردی ندارم که در آن فروپاشی جامعه‌ای را بتوان فقط به آسیب‌های زیست‌محیطی نسبت داد: همیشه نیروهای مؤثر دیگری هم دخیل هستند. وقتی شروع به طراحی و برنامه‌ریزی برای نوشتن این کتاب کردم، مانند امروز مسائل را درک نمی‌کردم و با ساده‌انگاری می‌پنداشتم که کتاب صرفاً درباره مسائل زیست‌محیطی خواهد بود. سرانجام به چارچوبی رسیدم با پنج نکته از عوامل احتمالاً اثرگذار که اکنون در کوشش برای درک هرگونه فروپاشی شناخته‌شده زیست‌محیطی، آن‌ها را در نظر می‌گیرم. چهار دسته از عوامل - یعنی آسیب زیست‌محیطی، تغییرات آب و هوایی، خصومت همسایگان و سازگاری شرکای تجاری - ممکن است برای جامعه‌ای خاص مهم باشد، یا نباشد. عوامل دسته پنجم - یعنی واکنش‌ها یا پاسخ‌های جامعه به مسائل زیست‌محیطی‌اش - همیشه مهم است. اکنون این عوامل پنج‌گانه را بدون توجه به هرگونه تقدم از لحاظ تأثیرگذاری، بلکه صرفاً با توجه به سهولت معرفی، یکی یکی بررسی می‌کنم.

نخستین دسته از عوامل، همان طور که پیشتر گفته شد، آسیبی است که مردم ناخواسته بر محیط زیست خود وارد می‌آورند. گستره و جبران‌پذیری این آسیب تا حدی به خصوصیات و توانمندی‌های مردم بستگی دارد (برای مثال هر سال در هر جریب زمین چند درخت قطع می‌کنند) و تا حدی هم به توانمندی‌های زیست‌محیطی (برای مثال ویژگی‌ها یا توانمندی‌هایی که مشخص می‌کند در هر جریب چند جوانه می‌روید و نهال‌ها با چه سرعتی در سال رشد می‌کند). از خصوصیات زیست‌محیطی یا با عنوان آسیب‌پذیری یاد می‌شود (یعنی حساسیت در برابر آسیب) یا با عنوان انعطاف‌پذیری (یعنی قابلیت بهبودیابی از آسیب) که می‌توان درباره شکنندگی یا انعطاف‌پذیری جنگل‌های یک ناحیه، خاک آن، جمعیت آبزیانش و غیره، به طور جداگانه صحبت کرد. با این حال، دلایل این که چرا فقط برخی جوامع دچار فروپاشی‌های زیست‌محیطی

شدند، ممکن است در اصل مربوط به بی‌احتیاطی‌های موردی مردمانشان، آسیب‌پذیری استثنایی برخی جنبه‌های محیط زیستشان یا هر دو باشد.

نکته قابل توجه بعدی در پنج نکته ساختاری من تغییرات آب و هوایی است؛ یعنی عبارتی که امروزه مایلیم آن را با گرم شدن زمین بر اثر عملکرد انسان‌ها مرتبط بدانیم. در حقیقت، آب و هوا به سبب تغییرات در نیروهایی که شرایط جوی را تنظیم می‌کند و هیچ ربطی هم به انسان‌ها ندارد، ممکن است گرم‌تر یا سردتر، مرطوب‌تر یا خشک‌تر، یا در بین ماه‌ها و سال‌ها کم‌وبیش متغیر شود. نمونه‌های این‌گونه نیروها شامل دگرگونی در گرمایی است که از خورشید ساطع می‌شود، فوران‌های آتشفشانی که غبار خود را در جو زمین می‌افشانند، تغییرات در زاویه محور زمین با توجه به مدار آن و نیز نوسان‌هایی که به واسطه کم و زیاد شدن آب اقیانوس‌ها در سطح زمین حاصل می‌شود. مواردی از تغییر طبیعی آب و هوا که اغلب درباره آن صحبت شده، شامل پیشروی و عقب‌نشینی لایه‌های یخی قاره‌ای طی عصر یخبندان است که بیش از دومیلیون سال پیش آغاز شد، یعنی در عصر یخبندان کوچک تقریباً بین سال‌های ۱۴۰۰ تا ۱۸۰۰ میلادی، و سرد شدن جهان به دنبال فوران شدید کوه تامبورا در اندونزی در ۱۵ آوریل ۱۸۱۵. فوران یادشده در طبقات بالای اتمسفر آن‌قدر خاکستر افشانده که میزان نور خورشید که به زمین می‌رسید، کاهش یافت. سپس تا زمانی که آن خاکستر فرو نشست، سرما حتی در آمریکای شمالی و اروپا موجب قحطی گسترده شد و محصول غلات را در تابستان ۱۸۱۶ («سال بی‌تابستان») به‌طور چشمگیری کم کرد.

برای جوامع گذشته با دوره عمر کوتاه بشر و فقدان نوشته‌های به‌جای مانده، تغییر آب و هوا نسبت به امروز مسئله بزرگ‌تری بود، زیرا آب و هوا در بسیاری از نقاط جهان نه‌فقط از سالی به سال دیگر، بلکه در مقیاس زمانی چندین دهه‌ای در معرض دگرگونی است؛ به دنبال چندین دهه هوای مرطوب، نیم‌قرنی هوای خشک فرا می‌رسد. در بسیاری از جوامع پیش از تاریخ، دوره زمانی کوتاه نسل بشر - یعنی میانگین شمار سال‌های میان تاریخ ولادت والدین و ولادت فرزندان - فقط چند دهه بود. از این رو با به پایان رسیدن دوره‌ای از سال‌های پر آب، بیشتر کسانی که زنده بودند، نمی‌توانستند از دوره پیشین آب و هوای خشک خاطرهای دست اول داشته باشند. حتی امروز، انسان‌ها به این گرایش دارند که در دهه‌های پربار و حاصل‌خیز بر تولید و جمعیت بیفزایند و فراموش

۱. Little Ice Age، یکی از عصرهای زمین‌شناختی نسبتاً جدید است که پس از دوره گرم سده‌های میانه آغاز شد و تا اواسط قرن ۱۹ میلادی ادامه یافت - م.

کنند (یا، در گذشته، هرگز در نمی‌یافتند) که چنین دهه‌هایی احتمالاً تداوم نخواهد داشت. پس وقتی دهه‌های پر بار پایان می‌یابد، جامعه خود را با جمعیتی بیش از آنچه از عهده تدارکش برآید روبه‌رو می‌بیند، یا با عاداتی عجین شده است که با شرایط جوی جدید ناسازگار است. (کافی است شرایط امروزی خشک و کم‌آب در غرب ایالات متحده را در نظر آوریم و به سیاست‌های شهری و روستایی منطقه که منجر به اسراف در مصرف آب می‌شود، ببیندیشیم که اغلب با ملاحظه سال‌های پرآب، به‌طور تلویحی آن سال‌ها را معیار فرض می‌کنند). بسیاری از جوامع پیشین هنگام وخیم‌شدن اوضاع پس از تغییرات آب و هوایی، برای واردات مازاد مواد غذایی نواحی دیگر که آب و هوایشان متفاوت بود، به نواحی‌ای که با کمبود مواد غذایی مواجه بود، از سازوکارهای «نجات از مصیبت» بهره نمی‌گرفتند.

دگرگونی‌های طبیعی آب و هوایی، ممکن است شرایط را برای هر جامعه خاص بشری بهتر یا بدتر کند و ممکن است به جامعه‌ای سود برساند، در حالی که به جامعه دیگر زیان وارد می‌کند. (برای مثال خواهیم دید که عصر یخبندان کوچک برای نورس‌های گرینلند بد بود، اما برای اینوئیت‌های گرینلند خوب بود.) در بسیاری از موارد تاریخی مشاهده می‌کنیم جامعه‌ای که منابع زیست‌محیطی آن رو به کاهش بوده، تا زمانی که آب و هوا سازگار و سخاوتمند بود، می‌توانست نقصان‌ها را تحمل کند، اما وقتی که آب و هوا خشک‌تر، سردتر، گرم‌تر، پر باران‌تر یا متغیرتر می‌شد، به آستانه فروپاشی رانده می‌شد. در چنین صورتی آیا باید گفت که فروپاشی در نتیجه اثرگذاری بشر بر محیط زیست بوده است یا بر اثر تغییرات آب و هوایی؟ باید گفت هیچ‌یک از این دو انتخاب ساده درست نیست. در حقیقت، اگر جامعه پیشتر بخشی از منابع زیست‌محیطی خود را از دست نداده بود، ممکن بود بتواند از نقصان منابع حاصل از ناپایداری‌های آب و هوایی جان به در برد. عکس این حالت نیز صادق است، جامعه تا زمانی می‌توانست از کاهش منابع ناشی از عملکرد خود رهایی یابد که دگرگونی‌های جوی موجب کمیابی منابع بیشتر نشده باشد. در واقع، هیچ‌یک از این دو عامل به‌تنهایی مؤثر نبوده، بلکه ترکیبی از تأثیرگذاری زیست‌محیطی و تغییرات آب و هوایی ویرانگر بوده است.

عامل سوم همسایگان متخاصم است. همه جوامع تاریخی، جز موارد معدود، در محدوده جغرافیایی تا آن اندازه به جوامع دیگر نزدیک بوده‌اند که بتوانند دست‌کم نوعی تماس با آن‌ها داشته باشند. روابط با جوامع همسایه ممکن است به‌تنوع یا به‌طور دائم خصومت‌آمیز باشد. هر جامعه‌ای تا زمانی که قوی باشد، ممکن است بتواند در

برابر دشمنانش ایستادگی کند و فقط هنگامی به زانو درآید که به هر دلیل، از جمله بر اثر آسیب زیست‌محیطی، ضعیف شود. در این صورت نزدیک‌ترین دلیل فروپاشی چیرگی نظامی است، اما دلیل نهایی - یعنی عاملی که منجر به فروپاشی شد - باید عاملی بوده باشد که موجب ضعف شده است. از این رو، فروپاشی‌هایی بر اساس دلایل زیست‌محیطی یا دلایل دیگر، اغلب با پوشش شکست‌های نظامی ظاهر می‌شود.

آشناترین بحث دربارهٔ چنین پوشش احتمالی، چگونگی سقوط امپراتوری روم غربی است. روم هرچه بیشتر و بیشتر از تجاوز بربرها یا بیگانگان به‌سویه آمده بود و تاریخ متعارف سقوط امپراتوری را تا حدی از سر الزام، ۴۷۶ میلادی گرفته‌اند؛ یعنی سالی که در آن آخرین امپراتور روم غربی برکنار شد. اما، حتی پیش از برآمدن امپراتوری روم، قبایل «بربر» وجود داشتند که در اروپای شمالی، آسیای مرکزی و در فراسوی مرزهای اروپای مدیترانه‌ای «متمدن» زندگی می‌کردند و هر از گاهی به اروپای متمدن (همین طور به چین و هند متمدن) حمله‌ور می‌شدند. روم بیش از هزار سال با موفقیت جلوی این بربرها را گرفت، برای مثال نیروهای تجاوزگر بزرگ کیمبرها و توتون‌ها را که قصد تصرف شمال ایتالیا را داشتند، در سال ۱۰۱ پیش از میلاد در نبرد کامپی راندیدی از دم تیغ گذراند. سرانجام، بیشتر بربرها بودند که در نبردها پیروز می‌شدند تا رومی‌ها: دلیل اساسی در این تغییر سرنوشت چه بود؟ آیا به دلیل دگرگون شدن وضعیت بربرها بود؟ دلایلی از قبیل فزونی گرفتن نفرات یا سازماندهی بهتر، یا به دست آوردن سلاح‌ها یا اسب‌های بهتر، یا بهره‌مندی از تغییرات آب و هوایی در دشت‌های آسیای مرکزی؟ در این صورت باید بربرها را به‌راستی عامل اساسی سقوط روم معرفی کنیم یا این که نه، آنان همان بربرهای قدیمی و بدون تغییر بودند که همیشه در مرزهای امپراتوری روم انتظار می‌کشیدند و قادر به غلبه نبودند تا این که روم بر اثر آمیزه‌ای از مسائل اقتصادی، سیاسی، زیست‌محیطی و دلایل دیگر ضعیف شد؟ در این صورت سقوط روم را ناشی از مسائل خودش خواهیم دانست، که بربرها فقط تیر خلاص آن را زدند. بحث دربارهٔ این پرسش ادامه می‌یابد. اصولاً همین پرسش دربارهٔ سقوط امپراتوری خمر به مرکزیت انگکور وات در ارتباط با درازدستی‌های همسایگان تایی [تایلندی]، یا دربارهٔ زوال تمدن هاراپان در درهٔ سند هنگام تجاوز آریایی‌ها، و یا در مورد یونان میسنایی و سایر جوامع مدیترانه‌ای عصر برنز در ارتباط با تجاوزات مردمان دریاگرد مطرح بوده است.

عوامل دستهٔ چهارم برعکس دستهٔ سوم است: یعنی کاهش حمایت از سوی همسایگان سازگار، و در عوض افزایش حمله از سوی همسایگان متخاصم. همهٔ جوامع

تاریخی، جز تعدادی اندک، ضمن داشتن همسایگان متخاصم، شرکای بازرگانی سازگار هم داشتند. در موارد بسیار، شریک و دشمن یکی و همان همسایه است که رفتارش میان دوستانه و خصمانه نوسان دارد. بیشتر جوامع یا به سبب وارد کردن کالاهای تجاری اساسی تا حدی متکی به همسایگان دوست هستند (مانند ایالات متحده که امروزه نفت وارد می‌کند و ژاپن که نفت و چوب و غذاهای دریایی وارد می‌کند)، و یا به سبب علائق فرهنگی که به جامعه انسجام می‌بخشد (مانند هویت فرهنگی استرالیا که تا این اواخر از بریتانیا کسب می‌شد). بدین ترتیب این خطر پدید می‌آید که اگر شریک بازرگانی شما به هر دلیلی (از جمله آسیب زیست‌محیطی) تضعیف شود و دیگر نتواند واردات اساسی یا آن‌علاقه فرهنگی را عرضه کند، در نتیجه جامعه خودتان ممکن است با ضعف روبه‌رو شود. ما امروز به دلیل وابستگی جهان اول به نفت وارداتی از کشورهای جهان سوم، که از لحاظ زیست‌بومی شکننده و از لحاظ سیاسی آشفته است و در سال ۱۹۷۳ میلادی تحریم نفتی خود را تحمیل کردند، با چنین مسئله‌ای آشنا هستیم. مسائل مشابه آن در گذشته برای نارس‌های گرینلند، جزیره‌نشینان پیتکرن و جوامع دیگر نیز پدید آمد.

آخرین گروه از عوامل اصلی پنج‌گانه من شامل چگونگی پاسخ جامعه به مسائلی است؛ خواه آن مشکلات زیست‌محیطی باشد خواه نباشد. جوامع مختلف به مسائل مشابه پاسخ‌های گوناگون می‌دهد. برای مثال معضلات جنگل‌زدایی برای بسیاری از جوامع پیشین بروز کرد، از آن جمله در ارتفاعات گینه‌نو، ژاپن، تیکوپیا و تونگا مدیریت جنگل‌داری موفق‌تری پدید آمد و آن را تا بهتر شدن وضع ادامه دادند، در حالی که جزایر ایستر، مانگاروا، و گرینلند نارس‌نشین نتوانستند مدیریت جنگلبانی موفق‌تری فراهم آورند و در نتیجه فروپاشیدند. چگونه می‌توانیم چنین نتایج متفاوتی را درک کنیم؟ پاسخ هر جامعه‌ای به نهادهای سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و به ارزش‌های فرهنگی آن بستگی دارد. آن نهادها و ارزش‌ها در این‌که آیا آن جامعه مشکلاتش را حل می‌کند (یا حتی درصدد حل آن برمی‌آید) مؤثر است. در این کتاب، هر جا دربارهٔ فروپاشی یا بقای جوامع پیشین بحث می‌شود، این پنج عامل اصلی بررسی می‌شود.

البته باید اضافه کنم که همسایگان متخاصم و طرف‌های بازرگانی ممکن است درست همانند تغییر آب و هوا در فروپاشی جامعه‌ای خاص مؤثر باشند یا نباشند، همچنان‌که آسیب زیست‌محیطی نیز ممکن است در این کار دخیل باشد یا نباشد. این ادعا که آسیب زیست‌محیطی باید عامل اصلی در همهٔ فروپاشی‌ها باشد حرف پوچی است: فروپاشی اتحاد شوروی مثالی قابل ارائه در دوران جدید است، و ویرانی کارتاژ به

دست رومیان در ۱۴۶ پیش از میلاد، مثالی باستانی است. بدیهی است که عوامل نظامی یا اقتصادی ممکن است به تنهایی کافی باشد. از این رو، عنوانی کامل برای این کتاب چنین بود: «فروپاشی‌های اجتماعی متضمن عنصری زیست‌محیطی، و در مواردی متأثر از تغییر آب و هوا، همسایگان متخصص و طرف‌های بازرگانی، به علاوه پرسش‌هایی درباره پاسخ‌های جوامع.» این محدودیت باز هم موضوعات جدید و باستانی فراوانی برایمان باقی می‌گذارد که باید بررسی شود.

موضوعاتی چون تأثیرهای انسانی بر محیط زیست در حال حاضر می‌تواند مجادله‌انگیز باشد و نظرات درباره آن‌ها می‌تواند در طیفی میان دو اردوگاه قرار گیرد. یک اردوگاه، که معمولاً «طرفداران محیط زیست» نامیده می‌شود، معتقد است مشکلات زیست‌محیطی کنونی ما جدی و نیازمند بذل توجه فوری است و روند کنونی رشد اقتصادی و جمعیت نمی‌تواند قابل دوام باشد. اردوگاه دیگر بر این باور است که نگرانی‌های طرفداران محیط زیست مبالغه‌آمیز و ناموجه است، و رشد مداوم اقتصادی و افزایش جمعیت، هم امکان‌پذیر است و هم مطلوب. اردوگاه دوم بر چسب پذیرفته‌شده‌ای نخورده، بنابراین آن را صرفاً «غیرطرفداران محیط زیست» می‌نامد. هوادارانش به‌ویژه از میان دنیای کسب و کارها و اقتصادهای بزرگ می‌آیند، اما معادله «غیرطرفدار محیط زیست» = «طرفدار کسب و کار» ناقص است؛ بسیاری از اهالی کار و پیشه، خود را طرفدار محیط زیست می‌دانند و بسیاری کسانی که نسبت به ادعاهای طرفداران محیط زیست بدبین‌اند و در زمره تجارت‌پیشگان بزرگ قرار نمی‌گیرند. اما، من در نگارش این کتاب، با توجه به این دو اردوگاه، موقعیت خود را کجا قرار می‌دهم؟

از یک سو، از هفت‌سالگی تماشاگر حرکات و زندگی پرندگان بوده‌ام. از لحاظ حرفه‌ای هم زیست‌شناس تربیت شده‌ام، و در چهل سال گذشته درباره پرندگان جنگل‌های استوایی گینه نو مشغول پژوهش بوده‌ام. به پرندگان علاقه دارم، از تماشای آن‌ها لذت می‌برم و زندگی در جنگل باران‌خیز را می‌پسندم. همچنین سایر گیاهان و حیوانات و زیستگاه‌ها را دوست دارم و به سبب وجودشان برای آن‌ها ارزش قائلم. با تلاش بسیار، در حفاظت از گونه‌ها و محیط‌های زیست طبیعی در گینه نو و جاهای دیگر فعال بوده‌ام. در دوازده سال گذشته از مدیران مؤسسه آمریکایی وابسته به صندوق جهانی حیات وحش بوده‌ام که یکی از بزرگ‌ترین سازمان‌های بین‌المللی طرفدار محیط زیست با بیشترین علایق و نگرش جهانی است. همه این‌ها انتقادهایی را از جانب غیرطرفداران محیط زیست به‌سویم جلب کرده است، با عباراتی مانند «ترس‌آفرین»،

«دایموند موعظه‌گر بدبختی و فناست»، «دربارهٔ مخاطرات مبالغه می‌کند» و «گل شپش ارغوانی^۱ در معرض خطر را به نیازهای مردم ترجیح می‌دهد». اما در حالی که پرندگان گینهٔ نورا به‌راستی دوست دارم، پسرانم، همسر، دوستانم، مردم گینهٔ نو و باقی مردم را بسیار بیشتر دوست دارم. علاقه‌ام به موضوعات زیست‌محیطی بیشتر به سبب نتایجی است که برای مردم حاصل می‌شود، نه فقط نتایجی که بر زندگی پرندگان اثرگذار است. از سوی دیگر، دارای تجربه و علاقهٔ بسیار نسبت به کسب و کارهای بزرگ و نیروهای دیگر در جامعهٔ خودمان هستم و به‌طور مستمر با این مباحث سروکار دارم؛ مباحثی که از منابع زیست‌محیطی بهره‌کشی می‌کند و اغلب دشمنان محیط زیست تلقی می‌شوند. در سنین نوجوانی در مزرعهٔ دامداری بزرگی در مونتانا کار می‌کردم و اکنون در بزرگسالی به عنوان یک پدر، معمولاً همسر و فرزندانم را برای تعطیلات تابستان به آن‌جا می‌برم. در یکی از تابستان‌ها به عنوان کارمند در معدن استخراج مس مونتانا مشغول شدم. من به مونتانا و دوستان مزرعه‌دارم علاقه‌مندم و پیشهٔ کشاورزی و سبک زندگی آن‌ها را درک و تحسین می‌کنم، حتی به آن دلبستگی دارم، و این کتاب را به آن‌ها تقدیم کرده‌ام. در سال‌های اخیر فرصت‌های بسیاری نیز داشته‌ام تا عملکرد شرکت‌های بزرگ بهره‌برداری از معدن، الوار، ماهی‌گیری، صنایع نفت و گاز طبیعی را ملاحظه کنم و با آن آشنا شوم. در هفت سال گذشته نظارت بر آثار زیست‌محیطی را در بزرگ‌ترین میدان‌های نفت و گاز طبیعی پاپوا در گینهٔ نو برعهده داشته‌ام که در آن‌جا شرکت‌های نفتی، صندوق جهانی حیات وحش را درگیر ارائهٔ ارزیابی‌های مستقل دربارهٔ محیط زیست کرده‌اند. اغلب مهمان تجاری این بهره‌برداران در املاکشان بوده‌ام و با مدیران و کارمندانشان بسیار صحبت کرده‌ام و تا حدی توانسته‌ام دیدگاه‌ها و مسائل آن‌ها را بفهمم.

درواقع داشتن روابط با کسب و کارهای بزرگ موجب شده از نزدیک شاهد آسیب زیست‌محیطی ویرانگری باشم که آن‌ها به وجود می‌آورند. همچنین از نزدیک شاهد اوضاعی بوده‌ام که شرکت‌های بزرگ منافع خود را در اتخاذ تدابیر حفاظتی زیست‌محیطی، حتی از آنچه در پارک‌های ملی دیده‌ام، بیشتر و مؤثرتر می‌دانستند. آنچه موجب انگیزش این سیاست‌های متفاوت زیست‌محیطی در کسب و کارهای گوناگون می‌شود، برایم جالب است. به‌ویژه چون با شرکت‌های بزرگ نفتی سروکار دارم،

۱. Louisewort گلی وحشی با خوشه‌ای سفید، سرخ و ارغوانی شبیه گل میمون. اعتقاد خرافی بر این بود که شپش از آن تولید می‌شود!

برخی طرفداران محیط زیست اتهاماتی به من زده‌اند، از قبیل این که «دایموند خود را به شرکت‌های تجاری بزرگ فروخته است»، «خود را توی بغل کسب و کارهای بزرگ انداخته»، یا «خود را به شرکت‌های نفتی تسلیم کرده است».

در حقیقت، من به استخدام شرکت‌های بزرگ درنیامده‌ام و با این که مهمان آن‌ها بودم، مشاهداتم در املاکشان را صمیمانه توصیف کرده‌ام. در برخی املاک دیده‌ام که شرکت‌های نفتی و شرکت‌های درخت‌بری ویرانگر بوده‌اند، و این را گفته‌ام؛ در املاک دیگر دیده‌ام که احتیاط می‌کنند و باز همین را بازگو کرده‌ام. به عقیده من، اگر طرفداران محیط زیست نخواهند با کسب و کارهای بزرگ درگیر شوند، که در شمار بزرگ‌ترین نیروها در دنیای جدید هستند، در این صورت حل مسائل زیست‌محیطی جهان امکان‌پذیر نخواهد بود. بنابراین، کتاب را از چشم‌انداز میانه راه می‌نویسم؛ یعنی هم با تجربه مسائل زیست‌محیطی و هم واقعیات بازرگانی.

چگونه می‌توان فروپاشی‌های جوامع را «به‌طور علمی» مطالعه کرد؟ علم اغلب به‌غلط «کلیت بینش حاصل از تجربیات مکرر به دست آمده در آزمایشگاه» معرفی شده است. در واقع، علم بسیار گسترده‌تر از این توصیف است: کسب دانش قابل اتکا درباره جهان.

در برخی رشته‌ها مانند شیمی و زیست‌شناسی مولکولی، تجربیات تکراری مهارشده در آزمایشگاه ممکن‌ترین و قابل اعتمادترین شیوه برای کسب علم است. تحصیلات رسمی من در دو رشته آزمایشگاه زیست‌شناسی بود: بیوشیمی برای مقطع کارشناسی و فیزیولوژی برای دکترا. از سال ۱۹۵۵ تا ۲۰۰۲ میلادی در دانشگاه هاروارد و سپس در دانشگاه کالیفرنیا در لس آنجلس به پژوهش‌های آزمایشگاهی فیزیولوژی اشتغال داشتم. وقتی در ۱۹۶۴ در جنگل‌های استوایی گینه نو به پژوهش درباره پرندگان مشغول شدم، خود را با این موضوع مواجه دیدم که بدون تکیه بر آزمایش‌های نظارت‌شده تکراری، خواه در آزمایشگاه یا بیرون از آن، نمی‌توانم دانش قابل اعتمادی به دست آورم. معمولاً کسب دانش درباره پرندگان از راه نابودسازی تجربی آن‌ها یا دستکاری در جمعیت‌شان در یک محل و شاهد [= معیار مقایسه] قرار دادن گروهی دیگر در ناحیه‌ای خاص، نه امکان‌پذیر است، نه قانونی و نه اخلاقی. از این رو، ناچار بودم از روش‌های مختلفی استفاده کنم. در بسیاری زمینه‌های دیگر جمعیتی، زیست‌شناسی، هم‌چنین در نجوم، شناخت بیماری‌های واگیردار، زمین‌شناسی و دیرین‌شناسی نیز مسائل روش‌شناختی مشابهی پدید می‌آید.

راه‌حلی که معمولاً اعمال می‌شود روش «مقایسه‌ای یا تطبیقی» یا «تجربه طبیعی» است؛ یعنی مقایسه تغییرات وضعیت‌های طبیعی با توجه به متغیر مورد نظر. برای مثال، وقتی به عنوان پرندشناس به تأثیر عسل‌خوارِ ملیدکتسِ پیشانی دارچینی (Cinnamon-browed Melidectes Honeyeater) گینه‌نو بر جمعیت سایر گونه‌های عسل‌خوار علاقه‌مند باشم، در نتیجه جوامع پرندگان را در کوهستان‌ها مقایسه می‌کنم که کاملاً شبیه باشند، مگر آن‌که از قضا برخی پشتیبان جمعیت عسل‌خوارِ ملیدکتسِ پیشانی دارچینی باشند و برخی نباشند. به همین صورت، در کتاب‌هایم، شامپانزه‌سوم: تکامل و آینده این حیوان بشری و همچنین چرا عملکرد جنسی مفرح است؟ تکامل جنسی بشر، گونه‌های مختلف حیوانات، به‌ویژه پریمات‌ها [= آدم‌نمایان] را با هم مقایسه کرده‌ام تا بدانم چرا زنان (برخلاف ماده‌های بیشتر گونه‌های حیوانی دیگر) به دوران یائسگی می‌رسند و فاقد نشانه‌های آشکار تخمک‌گذاری می‌شوند، یا چرا مردان با توجه به معیارهای حیوانی از رجولیت شاخص‌تری برخوردارند، و این‌که چرا انسان‌ها معمولاً این‌گونه روابط را در خلوت انجام می‌دهند (برخلاف همه گونه‌های حیوانی دیگر که این کار را علنی انجام می‌دهند). درباره گرفتاری‌های آشکار این روش قیاسی و بهترین روش‌های فائق آمدن بر آن گرفتاری‌ها، ادبیات علمی مفصلی وجود دارد؛ به‌ویژه در علوم تاریخی (مانند زیست‌شناسی تکاملی و زمین‌شناسی تاریخی)، که در آن‌ها نمی‌توان در گذشته دستکاری کرد؛ انسان چاره‌ای ندارد جز این‌که از تجربیات آزمایشگاهی چشم‌پوشی و به تجربیات طبیعی بسنده کند.

در این کتاب برای درک فروپاشی‌های اجتماعی که مسائل زیست‌محیطی در آن‌ها نقش داشته، از روش‌های قیاسی استفاده شده است. در کتاب قبلی‌ام اسلحه، میکروب و فولاد: سرنوشت جوامع بشری روش مقایسه‌ای را در جهت خلاف این موضوع به کار برده‌ام: روندهای متفاوت تشکیل جوامع انسانی در قاره‌های مختلف طی ۱۳ هزار سال گذشته. در عوض در کتاب حاضر، که بیشتر بر فروپاشی‌ها تمرکز دارد تا بر شکل‌گیری‌ها، بسیاری از جوامع گذشته و حال را با یکدیگر مقایسه می‌کنم که از لحاظ آسیب‌پذیری زیست‌محیطی، روابط با همسایگان، نهادهای سیاسی و سایر متغیرهای «دریافتی» یا درونی ضروری برای تأثیرگذاری بر ثبات یک جامعه تفاوت دارند. متغیرهای «خروجی» یا بیرونی که بررسی می‌کنم، شامل فروپاشی یا بقا است - و همین‌طور نحوه فروپاشی در صورتی که اتفاق افتاده باشد. هدفم از ربط دادن عوامل متغیر بیرونی به متغیرهای درونی، شناسایی تأثیر متغیرهای دریافتی احتمالی بر فروپاشی‌هاست.

کاربرد دقیق، جامع و کمی این روش در مورد فروپاشی‌های ناشی از جنگل‌زدایی در جزایر اقیانوس آرام امکان‌پذیر بود. مردمان پیش از تاریخ در منطقه اقیانوس آرام، جزایر خودشان را به درجات گوناگون، از جزئی گرفته تا کامل، جنگل‌زدایی کرده بودند و نتایج اجتماعی آن از بقای طولانی تا فروپاشی‌های کامل که همگان را به کام مرگ کشاند، متفاوت بود. در مورد ۸۱ جزیره واقع در اقیانوس آرام که همکارم باری رالت و من گستره‌های جنگل‌زدایی را بر مبنای عددی درجه‌بندی کردیم، نه متغیر داده شده را نیز که تأثیرگذاری آن بر جنگل‌زدایی بدیهی است، ارزش‌گذاری کردیم (از قبیل بارندگی، انزوا و احیای باروری خاک)؛ با تحلیلی آماری توانستیم قدرت‌های نسبی هر متغیر درونی را بر نتیجه یا خروجی ناشی از جنگل‌زدایی محاسبه کنیم. تجربه قیاسی دیگر در شمال اقیانوس اطلس میسر شد؛ جایی که وایکینگ‌های قرون وسطایی اهل نروژ شش جزیره یا پهنه خاکی را مستعمره خود ساختند که هر کدام از حیث قابلیت کشاورزی، سهولت بازرگانی با نروژ و سایر متغیرهای درونی و نیز از لحاظ بیرونی با یکدیگر متفاوت بودند (از ترک کردن فوری گرفته تا مرگ همگانی طی مدت ۵۰۰ سال، و یا تداوم رونق پس از ۱۲۰۰ سال). به‌علاوه مقایسه‌های دیگری میان جوامع در بخش‌های متفاوت جهان میسر است.

همه این مقایسه‌ها مبتنی بر اطلاعات تفصیلی از جامعه‌های منفرد است که با شکیبایی از سوی باستان‌شناسان و مورخان یا پژوهشگران دیگر جمع‌آوری شده است. در پایان این کتاب فهرستی از مراجع شامل کتاب‌ها و رسالات عالی بسیار درباره مایاها و آناسازی‌های باستان، رواندایی‌ها و چینی‌های کنونی و همچنین جوامع کهن و کنونی دیگر مورد مقایسه‌ام، ارائه داده‌ام. مطالعات شخصی، مباحث اجتناب‌ناپذیری را در کتابم تشکیل داده، اما از مقایسه میان آن‌همه جوامع نتیجه‌گیری‌های دیگری هم می‌توان داشت که صرفاً نمی‌توانست از مطالعات تفصیلی پیرامون جامعه‌ای منفرد به دست آمده باشد. برای مثال، درک فروپاشی مشهور قوم مایا تنها مستلزم آگاهی دقیق از تاریخ و محیط زیست مایاها نیست، بلکه می‌توانیم آن‌ها را در متن گسترده‌تری قرار دهیم و با جوامع دیگری مقایسه کنیم که فروپاشیدند یا فرو نپاشیدند، و این که چطور اقوام دیگر از برخی جنبه‌ها به مایاها شباهت داشتند و از جهاتی با آنان فرق می‌کردند، تا بدین ترتیب به بیش بهتری دست یابیم. دستیابی به آگاهی بیشتر مستلزم به کارگیری روش قیاسی است.

من این الزام را هم برای مطالعات مناسب فردی، و هم برای مطالعات قیاسی مفید تکرار کرده‌ام، زیرا پژوهشگرانی که یکی از این دو رویکرد را به کار می‌برند، غالباً سهم

رویکرد دیگر را دست‌کم می‌گیرند. متخصصان تاریخ یک جامعه تمایل دارند چنین مقایسه‌هایی را سطحی تلقی کنند، در حالی که مقایسه‌گران مایل‌اند مطالعات دربارهٔ جوامع منفرد را شیوه‌ای بسیار کوتاه‌بینانه بدانند که برای درک جوامع دیگر ارزش چندانی ندارد و آن را کنار می‌گذارند. اما اگر بخواهیم به آگاهی موثقی دست یابیم، به هر دو نوع این مطالعات نیاز داریم. به‌ویژه کار خطرناکی است اگر امری برگرفته از یک جامعه را تعمیم دهیم، یا حتی صرفاً به تعبیری دربارهٔ یک فروپاشی اعتماد کنیم. انسان فقط از روی وزن و اعتبار مدرکی حاصل از پژوهشی قیاسی راجع به جوامعی متعدد با نتایج مختلف، می‌تواند امیدوار باشد به ماحصل متقاعدکننده‌ای دست یابد.

برای این‌که خوانندگان از پیش دربارهٔ آنچه خواهند خواند دید کلی داشته باشند، در این‌جا به چگونگی تنظیم کتاب می‌پردازم. طرح آن شبیه ماهیچهٔ منقبض‌کنندهٔ مار بوآیی است که گوسفند بزرگی را بلعیده باشد. یعنی بحث‌های من هم دربارهٔ جهان امروزی و هم دربارهٔ گذشته، متشکل از شرحی طولانی است پیرامون یک جامعه، به‌علاوهٔ بحث‌های کوتاه‌تری در مورد چهار جامعهٔ دیگر.

کارمان را با گوسفند بزرگ اولی آغاز خواهیم کرد. بخش یک شامل تک‌فصلی طولانی (فصل ۱)، دربارهٔ مسائل زیست‌محیطی جنوب غربی مونتانا است؛ جایی که مزرعهٔ هالس و کشتزارهای دوستانم هیرشی‌ها (که این کتاب را به ایشان تقدیم کرده‌ام) در آن قرار دارد. مونتانا از این مزیت برخوردار است که جامعه‌ای امروزی و جهان اولی به شمار می‌آید، ولی ضمن این‌که مسائل زیست‌محیطی و جمعیتی آن واقعی است، در مقایسه با بیشتر جوامع دیگر جهان اول، در دسرهای نسبتاً خفیف‌تر است. مهم‌تر از آن، بسیاری از اهالی مونتانا را به‌خوبی می‌شناسم، به طوری که می‌توانم سیاست‌های وضع‌شده در جامعهٔ مونتانا را به انگیزش‌های اغلب متضاد مردم ربط دهم. با دیدن چشم‌انداز آشنای مونتانا آسان‌تر می‌توانیم وقایعی را که در جوامع گذشتهٔ دور رخ می‌داد مجسم کنیم؛ یعنی جوامعی که نخست به نظرمان نامتعارف می‌آیند، و از آن دیدگاه، تنها می‌توانیم حدس بزنیم چه چیزهایی به مردم انگیزه می‌داده است.

بخش دو که با چهار فصل مختصرتر آغاز می‌شود، دربارهٔ چهار جامعهٔ پیشین است که عملاً فروپاشیده‌اند، و دارای تسلسلی است که با توجه به چارچوب پنج‌اصولی من پیچیدگی آن بیشتر می‌شود. بیشتر جوامع پیشین که دربارهٔ آن‌ها به تفصیل صحبت خواهیم کرد، جوامعی کوچک و پیرامونی به شمار می‌رفتند و برخی از لحاظ جغرافیایی محصور یا از لحاظ اجتماعی منزوی یا در محیط‌های زیستی آسیب‌پذیر بودند. برای

این که مبادا از این رهگذر خواننده گمراه شود و به این نتیجه برسد که شرح فراز و فرودهای آن جوامع با جامعه‌های بزرگ و آشنای امروزی همخوانی مناسبی ندارد، باید توضیح دهم که هریک را دقیقاً به این دلیل برای بررسی دقیق برگزیده‌ام که پیشرفت سریع‌تر بررسی‌ها و پردازش‌ها در آن گونه جوامع کوچک و نیل به نتایج نهایی‌تر، آن‌ها را به مثال‌های روشنی تبدیل می‌کند. موضوع بحث این نیست که جوامع بزرگ مرکزی چون با همسایگان داد و ستد می‌کردند و از محیط‌های زیستی قوی و باثبات برخوردار بودند، در گذشته فرونپاشیدند و در آینده نیز دچار فروپاشی نخواهند شد. برعکس، یکی از جوامع پیشین که درباره آن بحث خواهم کرد، یعنی مایا که دارای چندین میلیون یا چند ده میلیون جمعیت بود، در بطن یکی از دو منطقه بسیار پیشرفته فرهنگی دنیای جدید پیش از ورود اروپاییان قرار داشت، با جوامع دیگر آن منطقه داد و ستد می‌کرد و از لحاظ فرهنگی به شدت تحت تأثیر جوامع پیشرفته دیگر بود. در بخش «خواندنی‌های بیشتر» در فصل ۹ به‌اختصار به وضعیت برخی از دیگر جوامع مشهور پیشین اشاره خواهم کرد - جوامع هلال خصیب [در شرق و شمال جزیره العرب]، آنگکور وات، جامعه هاراپاها در دره سند و دیگران که از آن جهات شبیه جامعه مایا بودند، و عوامل زیست‌محیطی در زوال آنان به شدت نقش داشت.

نخستین مطالعه موردی مربوط به گذشته است، یعنی تاریخ جزیره ایستر (فصل ۲)، که نزدیک‌ترین نمونه فروپاشی «صرفاً» زیست‌محیطی است؛ موردی که در نتیجه جنگل‌زدایی کامل جنگ درمی‌گیرد، نخبگان و آن تندیس‌های سنگی مشهورش سرنگون می‌شوند، و توده جمعیت می‌میرند و از بین می‌روند. تا جایی که می‌دانیم، جامعه پلی‌نزیایی ایستر پس از بنیان‌گذاری ابتدایی منزوی باقی ماند، به طوری که سیر زندگی ایستر از تأثیر بخشی دوستان و دشمنان برکنار ماند. مدرکی حاکی از نقش دگرگونی آب و هوا در ایستر نیز در اختیار نداریم، هرچند ممکن است در مطالعات بعدی چنان نقشی نیز مشخص شود. تحلیل‌های مقایسه‌ای باری رُولت و من به درک این نکته کمک می‌کند که چرا در میان همه جزایر اقیانوس آرام، فقط ایستر دچار چنان فروپاشی کارسازی شد.

مردم پلی‌نزیایی که در جزیره پیتکرن و جزیره هندرسون (فصل ۳) سکونت داشتند، نمونه‌هایی از تأثیرگذاری اصل چهارم از چارچوب پنج اصلی مرا نشان می‌دهند: یعنی از میان رفتن حمایت دوستانه جوامع همسایه. جزایر پیتکرن و هندرسون هر دو گرفتار صدمات زیست‌محیطی محلی بودند، اما ضربه ویرانگر از ناحیه فروپاشی ناشی از

تغییرات زیست‌محیطی شریک اصلی بازرگانی آنان پدید آمد. در مورد آنان، از تأثیرات بدخیم همسایگان متخاصم یا از تغییر آب و هوا اثری دیده نشد.

از روی حلقه‌های سنی درختان محلی موجود در جامعه بومیان آمریکایی آناسازی در جنوب غربی ایالات متحده، سابقه تفصیلی آب و هوایی فوق‌العاده‌ای بازسازی شده است (فصل ۴) که به روشنی نشان‌دهنده همزمانی دگرگونی‌های زیست‌محیطی و افزایش جمعیت هنگام تغییرات آب و هوا (و در این مورد خشکسالی) است. ظاهراً عوامل اصلی مؤثر در فروپاشی آناسازی‌ها (جز در مراحل پایانی) نه همسایگان دوست یا دشمن بوده‌اند و نه جنگ.

هیچ کتابی راجع به فروپاشی‌های اجتماعی کامل نیست، مگر آن‌که حاوی شرحی درباره مایاها باشد (فصل ۵). آنان پیشرفته‌ترین جامعه بومیان آمریکا هستند که راز سر به مهر زیستن در شهرهای پوشیده از جنگل نزدشان بوده است. مایاها نیز همچون آناسازی‌ها، مجموعه‌ای از تأثیرهای زیان‌بخش زیست‌محیطی، شامل افزایش جمعیت و دگرگونی جو را تجربه کرده‌اند، بی‌آن‌که همسایگان دوست نقش مهمی در خوب و بد اوضاع داشته باشند. برخلاف مورد فروپاشی آناسازی‌ها، در مورد شهرهای مایاها همسایگان متخاصم از همان ابتدا دلمشغولی مهمی بودند. در میان جوامعی که در فصل‌های ۲ تا ۵ درباره آن‌ها بحث شده، فقط مایاها گزارش کتبی رازگشایی‌شده‌ای بر ایمان بر جای گذاشته‌اند.

گرینلند نارس‌نشین (فصل‌های ۶ تا ۸) پیچیده‌ترین مورد فروپاشی‌های ماقبل تاریخ را به ما عرضه می‌دارد، یعنی موردی که درباره آن بیشترین اطلاعات را در اختیار داریم (زیرا جامعه باسواد اروپایی و کاملاً قابل درک بود)؛ جامعه‌ای که مفصل‌ترین بحث را نیز می‌طلبد: یعنی گوسفند بلعیده‌شده دوم در میان ماهیچه‌های بوآ. هر پنج مورد چارچوب پنج‌اصولی من کاملاً مستند است: آسیب زیست‌محیطی، ناپایداری آب و هوا، از دست دادن تماس دوستانه با نوروز، پدیداری تماس‌های خصمانه با اینوئیت‌ها و زمینه سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی نارس‌های گرینلند. گرینلند در زمینه فروپاشی‌ها نزدیک‌ترین برآورد در تجربه‌ای مهارشده را در اختیار ما می‌گذارد: یعنی مشارکت دو جامعه نارس‌ها و اینوئیت‌ها در یک جزیره، اما با فرهنگ‌های بسیار متفاوت؛ چنان‌که وقتی یکی از آن دو جامعه در حال مرگ بود، دیگری بر جای ماند. از این رو، تاریخ گرینلند این پیام را می‌رساند که حتی در محیطی خشن نیز فروپاشی سرنوشتی محتوم نیست، بلکه به گزینش‌های جامعه بستگی دارد. مقایسه میان نارس‌های گرینلند

و چهار جامعه دیگر شمال اقیانوس اطلس که مهاجرنشینان نوری آن را بنیان‌گذاری کردند نیز امکان‌پذیر است، تا درک کنیم چرا در همان حال که نوری‌های گرینلند از پای در می‌آمدند، عموزادگان‌شان در اورکنی توانستند ببالند و رونق بگیرند. یکی دیگر از پنج جامعه نوری، ایسلند است که نمونه برجسته‌ای از داستان پیروزی بر شرایط زیست‌محیطی آسیب‌پذیر برای دستیابی به رفاهی مدرن در سطح بالا را به نمایش می‌گذارد.

بخش دو (فصل ۹) با سه جامعه دیگر به پایان می‌رسد که (مانند ایسلند) به‌عنوان مواردی متضاد، در شناخت جوامعی که شکست خوردند مؤثر هستند. ضمن این‌که این سه جامعه به نسبت ایسلند یا به نسبت اغلب آن‌هایی که شکست خوردند، با مسائل زیست‌محیطی معتدل‌تری روبه‌رو بودند. همچنین خواهیم دید که برای موفقیت دو مسیر متفاوت وجود دارد: یکی رویکردی از پایین به بالاست که تیکوپیا و ارتفاعات گینه نو نمونه آن است، و دیگری رویکردی از بالا به پایین است که ژاپن دوران توکوگاوا نمونه آن به شمار می‌رود.

سپس بخش سه به جهان امروزی بازمی‌گردد. با توجه به این‌که موتنانای امروزی را پیش‌تر در فصل ۲ بررسی کرده‌ایم، اکنون چهار کشور مدرن متفاوت را برمی‌گزینیم که دو کشور نخست کوچک و دو کشور بعدی بزرگ یا عظیم‌اند: یک مصیبت جهان سومی (رواندا)؛ یک کشور جهان سومی که تاکنون جان به در برده است (جمهوری دومینیک)؛ یک کشور جهان سومی عظیم که تلاش می‌کند خودش را به جهان اول برساند (چین)؛ و یک جامعه جهان اولی (استرالیا). رواندا (فصل ۱۰) معرف مصیبتی مالتوسی است که در مقابل دیدگان ما در آن سرزمین بیش از حد انباشته از جمعیت رخ داد و با فروپاشی خونباری مواجه شد، همچنان‌که مایا در گذشته چنین شد. رواندا و همسایه‌اش برون‌دی به واسطه خشونت قومی هوتو / توتسی خودشان بدنام هستند، اما خواهیم دید که افزایش جمعیت، آسیب زیست‌محیطی و تغییر آب و هوا، دینامیت لازم را فراهم آورد که خشونت قومی چاشنی آن بود.

جمهوری دومینیک و هائیتی (فصل ۱۱) که در جزیره‌هایسپانیولا سهیم هستند، نشانگر تضادی غم‌انگیزند، همچنان‌که جوامع نوری و اینوئیت در گرینلند چنین بودند. هائیتی به دنبال چنددهه دیکتاتوری شرم‌آور، در جایگاه غم‌انگیزترین مورد در دنیای جدید رخ نمود، در حالی که در جمهوری دومینیک نشانه‌های امیدبخشی دیده می‌شود. برای این‌که مبدا کسی تصور کند که این کتاب موعظه‌گر جبرگرایی زیست‌محیطی

است، کشور دوم نشان می‌دهد که انسان چه تفاوت بزرگی می‌تواند ایجاد کند، به‌ویژه اگر رهبر کشور باشد. چین (فصل ۱۲) گرفتار مقادیر زیادی از همهٔ ۱۲ نوع مسائل امروزی زیست‌محیطی است. از آن‌جا که چین از لحاظ اقتصادی، جمعیت و سرزمین بسیار گسترده است، تأثیرات زیست‌محیطی و اقتصادی آن نه‌فقط برای مردم خود چین بلکه برای کل جهان اهمیت دارد.

استرالیا (فصل ۱۳) در جایگاه جامعه‌ای جهان اولی که دارای آسیب‌پذیرترین محیط زیست است و خشن‌ترین درگیری‌های زیست‌محیطی را تجربه می‌کند، کاملاً در قطب مخالف مونتانا قرار دارد.

بخش‌نهایی این کتاب (بخش چهار) درس‌های عملی برای امروز ما فراهم می‌آورد. فصل ۱۴ پرسشی گیج‌کننده را عنوان می‌کند که دربارهٔ همهٔ جوامع پیشین، که کارشان به ویران کردن خودشان انجامید، مصداق دارد و اگر ما نیز کارمان به نابود کردن خود بینجامد، بشر خاکی آینده را نیز متحیر خواهد کرد: چگونه ممکن است جامعه‌ای نتوانسته باشد خطراتی را ببیند که در رجوع به گذشته برایش بسیار روشن به نظر می‌رسد؟ آیا می‌توانیم بگوییم که فرجام این جوامع ناشی از قصور خودشان بوده است، یا قربانیان کم‌اقبال مسائلی لاینحل بوده‌اند؟ آسیب زیست‌محیطی پیشین تا چه اندازه غیرعمدی و نامحسوس، و تا چه میزان عمدی و حاصل اعمال مردمانی بوده که از عواقب آن آگاهی کامل داشته‌اند. برای مثال هنگامی که اهالی جزیرهٔ ایستر آخرین درخت جزیره‌شان را می‌نداختند چه می‌گفتند؟ معلوم می‌شود که تصمیم‌گیری گروهی با سلسله عواملی قابل‌بطلان است که با ناتوانی از پیش‌بینی یا ادراک مسئله‌ای آغاز می‌شود و به اقدام و جریانی همراه با تضادهای منافع می‌انجامد که برخی از اعضای گروه را به تعقیب اهدافی وامی‌دارد که به سود خودشان اما به زیان بقیهٔ گروه باشد.

فصل ۱۵ به نقش کسب و کارهای جدید می‌پردازد که برخی از آن‌ها به لحاظ زیست‌محیطی در شمار مخرب‌ترین کارهای امروزی‌اند، در حالی که برخی دیگر شماری از مؤثرترین حفاظت‌های زیست‌محیطی را فراهم می‌آورند. بررسی خواهیم کرد که چرا برخی از کسب و کارها (و البته فقط برخی) منافع خود را در این می‌بینند که حافظ محیط زیست باشند، و از سویی، چه تدابیری لازم خواهد بود تا سایر کسب و کارها نیز ترغیب شوند اینان را سرمشق قرار دهند.

در نهایت در فصل ۱۶ خلاصه‌ای از انواع خطرات زیست‌محیطی ارائه می‌شود که جهان معاصر با آن روبه‌رو است؛ از جمله رایج‌ترین مخالفت‌های مطرح‌شده علیه

جدی بودن واقعی آن خطرها، و تفاوت میان خطرات زیست‌محیطی پیش روی جوامع امروزی با موارد خطرناکی که جوامع پیشین با آن‌ها مواجه بودند. در باب جهانی شدن، که هم معطوف به بدبینی نسبت به توانایی ما در حل مسائل جاری زیست‌محیطی و هم معطوف به خوش‌بینی در این باره است و در بطن قوی‌ترین دلایل اصلی قرار دارد باید تفاوت بزرگی قائل شد. پدیده جهانی شدن، فروپاشی جوامع امروزی را در وضعیت انزوا و تنهاماندگی آن‌چنان که در گذشته در جزیره ایستر و گرینلند نرس‌نشین رخ داد ناممکن می‌کند. هر جامعه آشوب‌زده امروزی، هر قدر هم دورافتاده باشد - به عنوان مثال سومالی و افغانستان نه‌تنها می‌تواند برای جوامع مرفه در قاره‌های دیگر مسئله‌آفرین باشد، بلکه در معرض تأثیر آن جوامع نیز هست (خواه این تأثیر مفید باشد یا موجب بی‌ثباتی شود). برای نخستین بار در تاریخ، با خطر زوالی جهانی روبه‌رو هستیم. اما درضمن نخستین کسانی نیز هستیم که از فرصت آموختن سریع از تحولات جوامع در هر جای دیگر جهان امروزی، و از آنچه در زمان‌های دیگر در جوامع گذشته رخ داده، بهره‌مند می‌شویم. به همین دلیل این کتاب را نوشتم.